

اپولاد

دفاع از خود همت می‌خواهد

اما دفاع از آرمان توده‌ها شجاعت است.

در آغاز از همه خوانندگانیکه مطلب قبلی من را تحت عنوان (ضرورت نیروی چپ در افغانستان) خوانده و روی بسا نقاط آن انگشت گذاشته اند (اعم از موافقین و مخالفین نظرم) اظهار سپاس و امتنان میدارم. بخصوص آنانیکه روند فکری شان با روند فکری من فاصله دارد یا در تقابل اند. زیرا مبارزه در همین نقطه است که جان می‌گیرد. اگر این جان‌گیری از مفهومش جدا شود آرزوی جهان‌گیری انسانیت می‌میرد. کسانیکه شجاعت ندارند همت کافی ندارند. اما کسانیکه همت دارند میتوانند سرآمد روزگار زندگی خود شوند. در دریای پر موج دفاع از انسان و انسانیت شجاعت لازم است. زور گوئی، توهین، تحقیر و تظاهر بیجا را هیچگونه روابطی با مبارزه نیست. مبارزه برای دفاع از انسان و انسانیت قلدری و فضل‌فروشی نیست. این یک امر احساسی و درونی فرد است که در طراوش مغزی خودش ایجاد و به بیرون انعکاس میکند. عامل ایجاد طراوش مغزی هر چه باشد، انگیزه‌ای بیش نیست. همانطوریکه جیب پر پول به پری شکم کمک میکند و انگیزه میشود عامل بیرونی نیز همین مقدار را دارد. اما اگر خوب دقت کنیم پول خود اهمیت ندارد بلکه واسطه است برای رفع احتیاج که خالق خودش نیز همین احتیاج است. امروز منبع همه فضیلتها خود همین پول شده است، درحالیکه واقعیت امر خود همین پول متاع دور افتاده شده از بین متاع‌های دیگر است. عاملین بیرونی حاکم بر مغز هر انسانی که باید فکر کند لباس آقائی پوشیده است. عاملینیکه بر مغز انسان تاثیر میگذارد میتواند هم مادی باشد و هم معنوی. مادی آن بیشتر جهان‌هستی و به دسترس انسان است که با انعکاس آن در ذهن تفکر را ایجاد میکند که میتواند کیفی یا تصادفی و یا ارادی باشد. کیفی یا تصادفی مربوط به تعاملات خود کائنات بوده اکثراً" کشنده و

زجر دهنده است. اما ارادی آن بیشتر برای انسان مفید واقع می‌گردد، زیرا آگاهانه انسان در راه رفع ضرورت های خود آنرا اراده میکند. اما این هم به همین سادگی نیست. کاش تفکر و اراده انسان تنها وابسته مسیر احتیاج، ضرورت و توان میبود. انسان در دریای اراده ها و تفکراتی قرار دارد که هر یک آن خواه ناخواه بر انسان تاثیر گذار است. انسان آنچه از ماده و پیرامون خود تفکر میگیرد طبیعی و واقعی است اما آنچه را که از طراوش های مادی میگیرد بسیار متفاوت است. هزاران سال انسان تلاش کرد تا به این نکته ساده و مهم برسد و آنرا به به دو شعبه تفکر علمی و غیر علمی بشناسد. تفکر علمی را انسان در تجربه بدست آورد در حالیکه تفکر غیر علمی پا به پای تفسیر معنی به تفاسیری برخوردار که در ان اراده فردی جای تجربه و تفکر جمعی را پر کرده بود. ازبیکه قدامت تفکر تجربی کمتر از ترس و وحشت بشر بوده و هنوز تولد نشده بود تفکر های پر غرض مدتهای طولانی انسان را به دشتهای و افسانه ها، عصای کوری گردید و در هر امای معنوی آن تفاسیری را که از دریچه وحشت و خود غرضی ها یافته بودند به خورد انسانهای اطراف خود داده و شکلها و رنگهای قسماقسمی از ان ساختند که امروز شیطان خود ساخته خود شان نیز از شناخت واقعیت در ان تنگنا درمانده است. ما از ان انسانهایی هستیم که درین بحر یا دریای طوفانزای تفکر سرگردان به دنبال حقیقت میگردیم. غافل از انکه این آب در کوزه خود ماست، دیگر تشنه لب گشتن و دور دنیا چرخیدن باید نزد ما معنی و مفهومی نداشته باشد. اما شوربختانه که هنوز دارد. من و ما را در معنی تفسیر معنوی دوران افسانه جستجو مینمائیم. کلمه ما در عین صورت ظاهر جمع است، اما جمع کل نیست. این جمع نسبی است و تعلق میگیرد به کتله و گروهی که گوینده به آن تعلق دارد (مثلاً میگوییم ما افغانها . . .). خوشبختانه اطراف من کسانی هستند که از خود همت نشان میدهند. و به این پشتیبانی شان ارج گذاشته به اوشان مینویسم که از عکس العمل تند و دوستانه شما سپاسگزارم. مکتب تجربه همین را میگوید. اگر درین مکتب زمانی حلاج را کشتند و رازی را کور کردند که ما همیشه رنج و درد آنها را حدس میزنیم و من مانند محدود دیگر از همفکران در تنهایی خود به حال زار آنها می گرییم نه از برای آنست که کار مفیدی را انجام میدهیم. این یک احساس است و احساس را نمیتوان نادیده و یا دست کم گرفت. ما عکس العملهای تند رفیقانه و نرم دوستانه یک دیگر خودرا می یابم. با همین مقدمه شما را بیشتر به

انتظار نمیگذارم و به نقاط التهابی نوشته قبلی خود که آگاهانه گرد آن خط کشیده و به خورد رفقا و دوستان بیدار داده بودم میپردازم. نوشته ام که:

... نیروی چپ افغانی با اینکه خلیها از هم پاشیده است اما در ناپاشیدگی خود هم این توان
تحرك دادن را نداشته است. .. مقصود من ازین تحرك همانا تحرك (آینده علمی سرزمین ماست
(که بدبختانه سالها ضرورت داریم تا جویچه کم آب فعلا" خشک شده علمی سرزمین مارا پیاله
آبی ارزانی داریم که همین هم برای ما و شما دیگر به یک معما تبدیل شده است. انتظاری را
صادقانه ما و شما برای مدتها نداریم و نمیتوانیم داشته باشیم. اگر سوالی درین مورد باشد که چرا
نمیتوانیم داشته باشیم در نوشته بعدی روشن میسازم. درینجا مختصر باید گفت که چشمه های
علمی سر زمین ما مسیر دیگری دارد.

در جای دیگری نوشته ام که:

... تربیه لازم علمی و انقلابی را در مکتب قبلی خود ندیده و یا اصلا" در ان مکتب چنین شیوه
ای وجود نداشته است. .. گر چه در حقیقت صحیح است و من چیز نادرستی ننوشته ام. حقیقت
همان است که گفته ام. اما چرا در چنین زمانی چنین جمله ای را نوشته ام. شما با من هم نظر
خواهید بود که مکتب و راه ما پیشوا سازی و پیشوا پروری را مردود میدانند و کسی همین نیمه
حرف الفبای مکتب مادی و تکامل تاریخی را اگر ندانسته باشد، چه وقت باید برایش گفت؟ اگر
شما وقت مناسب توضیح این بیراهه رفتن را برایشان دارید بنویسید که من با این همه نابسامانی و
عقب ماندگی فکری خود خاتمه دهم. و دیگر به صراحت بینم که بالای چشمان همین عبادتگران
ما ابرو هم است.

نکته سوم قابل بحث درنوشته من اینست:

... در رهبری آن حزب اشخاصی با تفکر طبقاتی نه بلکه با تفکر ناسیونالیستی و سمتی که آنرا
هم دقیق آشنا نیستند پناه برده اند. این اشخاص امروز هم با همان شیوه تفکر کهنه و غیر طبقاتی
با ساز و برگ امپریالیزم جهانی میرقصند. .. وقتی ادعا میشود که اشخاصی اند که (با تفکر طبقاتی
نه بلکه با تفکر ناسیونالیستی) دیگر ضرورت نیست که از آنها یاد شود که با تفکر کهنه طبقاتی با

ساز و برگ امپریالیزم می رقصند. باید علاوه کنم که نه تنها با ساز و برگ امپریالیزم بلکه با نماز جنازه وهابیت به مرده هم سجده میکنند. و خود را برائت میدهند که باید هم‌رنگ جماعت بود. اگر شما هم‌رنگ جماعت میخواستید باشید پس چرا در بین آتش تلخ مبارزه وطن در راه خدمت به زحمتکشان درود محمد را به لنین قرض دادید؟ اگر این را به بی تجربگی و عدم معلومات نسبت میدهید پس چرا حالا از جمله ساده من آتش گرفته اید؟ آتش گرفتن بد نیست بشرط آنکه انسان خود را در وقت لازم آن به آتش بزند، نه نمایشی و سد گرانه ...

نکته با اهمیت وقابل تذکر دیگریکه نوشته ام:

... هر گاه یکی ازین خصوصیات را فاقد باشند توده زحمتکش را نه تنها رهبری نتوانسته بلکه به پرتگاه میکشانند. یعنی از همه چیز مقدم تر صداقت، راستی و استواری اهمیت بسزا دارد، که در ما اعضای سابقه ح.د.خ.ا. بهیچوجه دیده نمیشد و نمیشود ... اینجا را دیگر باید من به تجاهل عارفانه بگذرانم. چون این کار شیوه من نیست باید به صراحت بنویسم که من مطلب سیاسی و دیپلوماسی مآبانه ننوشته ام، بلکه یک مطلب اجتماعی را تفسیر و با شدت کلمات به آن رنگ و روغن بخشیده ام. دربین اعضای حزب ما شهیدانی هستند که شهادت هر یک شان تمام زندگی ما را بار است و همانها هستند که افتخار جان نثاری به آرمان خود را میتوانند بکنند که کرده اند و آنرا در تاریخ به ثبت رسانیده اند. بنا بران من یا هیچ کس دیگری حق ندارد که خدمات و از جان گذشتگی آنها را زیر سوال برد. و کلمه ما را به مفهوم عام نی بلکه گروهی و گروهی که به آن تعلق داشته ام نوشته ام به این سبب اگر صداقت و راستی همه اعضای حزب را بشمول خودم **زیر سوال برده باشم. معذرت میخواهم.** زیر نام اینکه اکثریت اعضای حزب به وطن و مردم خود صادق نبوده اند. به من حین نوشتن چنین حالتی پیدا شد که همین موقع شناسان و دیده درایان متصف با همان صفت چنان خورد میشوند که در همان تنگنای اقلیتی که در نوشته خود میگذاشتم خود را جا داده و مستحقین را از ظرف امانت، صداقت، جان نثاری و راستی و درست کاری به دور میریزند. این بود حقیقت ترس من از نوشته کلمه اکثریت (که من ما نوشته بودم). راستان و صادقان راه مردم و وطن من را ببخشید. از وفا، راستی و صداقت شما هیچ چیزی کم

نمیشود و افتخار شما هم به نوشته من به باد فنا نمی‌رود. اگر چنین می شد تا حال با چنین نوشته ها سیاستها چندین بار رو و سر میگردید. فکر میکنم سوال دوستان و پرسش کنندگان را در همین مختصرگفته باشم. به همین خاطر است که من پاسدار اندیشه های داد خواهانه و عضو نهضت آینده افغانستان شدم و هستم.

آینده سازان مترقی: بیدار بودن، بیدار گری، در صف بیدار گران بودن و در صف شان خود را جازدن هر کدام مفهوم خاص خود را دارد. اگر این مفاهیم را صف شناسد و ما خود شناسیم و خود را به آن عیار نسازیم افسوس بحال ما و آینده بشر.